

سبک و درونمایه شعر فارسی اقبال لاهوری* (علمی - پژوهشی)

ابوالقاسم رادفر
دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی

چکیده:

اقبال شاعر متفکر، عارف و فیلسوف پاکستان، بدون تردید یکی از نوابغ دوران اخیر به شمار می آید. او ضمن آفرینش اشعار و آثاری به زبان اردو، زبان فارسی را برای بیان افکار و احساسات خود برگزیده است. اشعار فارسی و حتی اشعار اردوی او سرشار از مفاهیم عالی عرفانی، فلسفی، انسانی و اجتماعی است. زبانی که اقبال در سرودن اشعار خود برگزیده، زبان شاعران گذشته ایران و شبه قاره است. البته بیان این مطلب دلیلی بر مقلد صرف بودن او نیست، بلکه او با تیز هوشی و استعداد فطری خود، هم از نظر زبان و هم محتوا، طرحی نو درافکنده است و سبکی خاص خود پدید آورده است. اقبال سادگی و روانی و کاربرد تشبیهات و استعارات ساده را از سبک خراسانی و رنگارنگی کلام و آوردن صنایع لفظی و معنوی

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۰/۱۰/۲۳ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۰/۱۱/۱

را از سبک عراقی و ظرافت و مضمون آفرینی و نکته سنجی را از سبک هندی وام گرفته است. با این وجود، سبک او مختص خود اوست.

از نظر مضمون، شعرش بیان عشق به دین و قرآن، محبت پیغمبر اسلام (ص) و امامان بزرگوار (ع)، فلسفه، اندیشه و طرح مسایل سیاسی و فرهنگی روز است. شعر او عصاره و چکیده فرهنگ اسلامی - عرفانی گذشته و حال است.

در یک کلام شعر اقبال، شعری است بیدارگر، پوینده و گویا از عصر و زمان شاعر متعهد امروز که انسانیت محور اساسی آن است.

واژگان کلیدی:

سبک، درونمایه، اقبال لاهوری، زبان فارسی، ادبیات تطبیقی، محتوا، افکار فلسفی، رمز، تمثیل، محور فکری.

اقبال شاعر متفکر، عارف و فیلسوف پاکستان، بدون تردید یکی از نوابغ دوران اخیر به شمار می آید. شاعری که هم به زبان اردو شعر سروده و هم به زبان فارسی. با اینکه بیشتر اشعار او به زبان فارسی است، به مراتب کمتر از اشعار اردوی او مورد توجه منتقدان قرار گرفته است. اشعار اردوی او از نظر استخدام واژه ها و ترکیبات و دیگر ویژگی های شعری، کاملاً تحت تأثیر زبان فارسی است. شاید عمده ترین دلیل اقبال درگزینش زبان فارسی برای ابراز و اظهار افکار و احساسات خود، همانا مناسب تشخیص دادن زبان فارسی برای این کار بوده و دیگر اینکه شاید می خواسته شعرش را فراتر از محدوده زبان اردو قرار دهد و فکر و پیام جهانی خود را به دور دست ترین نقاط زندگی فارسی زبانان برساند. البته ذکر این نکته ضروری است که زبان فارسی

زبان مادری اقبال نبوده و صرفاً از طریق مطالعه آثار کلاسیک شاعران فارسی زبان، زبان فارسی را فرا گرفته، از این رو، ایراداتی به آن وارد است، از جمله خالی بودن از لطف محاوره، و استفاده از برخی واژه هایی که چندان در زبان فارسی رایج در ایران متداول نیست و همچنین عدم آشنایی با ظرایف و دقایق زبان که معمولاً حاکی از روح زبان و خمیره و سرشت ذاتی هر اهل زبانی است. با این حال، سرودن این همه آثار به زبان فارسی، آن هم اشعاری که سرشار از مفاهیم عالی عرفانی، فلسفی و انسانی و اجتماعی است، کار ساده ای نیست و جز از فردی نابغه و خودجوش و سختکوش بر نمی آید. شاعری که هیچ ادعای زبان دانی ندارد و تنها به بیان اندیشه خود توجه دارد و هدف نهایی شعر را همین می داند. گواه این مطلب، اشعار متعدد او در این زمینه است. به عنوان نمونه به دو بیت زیر از دیباچه مثنوی اسرار خودی توجه کنید:

هندی ام از فارسی بیگانه ام ماه نو باشم تهی پیمانه ام
حسن انداز بیان از من مجو خوانسار و اصفهان از من مجو^۱

زبانی که اقبال در سرودن اشعار خود برگزیده، زبان شاعران گذشته ایران و شبه قاره است. او با مطالعه و رنج فراوان و در نوردیدن مضایق و تنگناهای سخن راه های دشوار را پیموده و به منظور و مقصود خود نایل شده است، زیرا بدون تردید، امکان دست یافتن بدین پایه در شعر بدون تلاش و کوشش، حتی اگر انسان از زمره نوابغ هم باشد، ممکن نیست. اقبال با نبوغ ذاتی خود و مداومت در مطالعه دواین پارسی گویان هند و ایران و آشنا شدن با ظرایف و دقایق ادبی و هنری اشعار، سبک های دوره های مختلف را آزموده و با آنها دست و پنجه نرم کرده و از تمام شاعران صاحب سبک دوره های مختلف شعری بهره گرفته و نهایتاً خود به زبان و سبک خاصی دست یافته است.

رد پای تقلید از شاعران بزرگ در اشعار و افکار اقبال دیده می شود. اظهار این مطلب به این معنا نیست که او فقط در حد یک شاعر مقلد باقی مانده، بلکه برعکس، با درایت و تیزهوشی و استعداد فطری خود توانسته از نظر محتوا مفاهیم بسیاری از بزرگان شعر و ادب بگیرد و از نظر زبانی هم رنگ و صبغه محلی را بر ساختار و نحو زبان فارسی شاعران مورد نظر خود بزند و در نهایت، سبکی خلق کند که در عین برخورداری از ویژگی های سبک خراسانی، عراقی و گاه هندی، در مجموع، شیوه بیان و سبک منحصر به فردی باشد. در حقیقت، بخشی از لطف و زیبایی کلام او هم به این جهت است. اقبال خود نیز به این نکته توجه کرده و در جای جای آثار خویش یادآور شده است:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم! جان من و جان شما

غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام

تا به دست آورده ام افکار پنهان شما

مهر و مه دیدم، نگاهم بر تر از پروین گذشت

ریختم طرح حرم در کافرستان شما^۲

اقبال سادگی و سلاست بیان، جذبه، احساس، کاربرد تشبیهات و استعارات ساده و طبیعی و دور بودن سخن از تعقید را از سبک خراسانی و شاعران برجسته این سبک گرفته و با بهره گیری از آن، افکار جالب و مترقبنانه ای را بیان کرده است. البته این ویژگی ها در تمامی اشعار اقبال وجود ندارد، زیرا او از شاعران دوره های بعد و سبک آثار آنان غافل نمانده، بویژه سبک عراقی و شاعران برجسته آن از قبیل مولوی و حافظ، خداوندان فکر، اندیشه، ادب و هنر که اقبال در بیشتر اشعارش به این دو شخصیت عظیم

نظر دارد و راه و شیوه خود را پیروی از طریق آنان قرار داده است. کتاب‌ها و مقالات متعددی که درباره ارتباط اقبال با حافظ و مولوی نوشته شده، حق مطلب تا حدودی ادا کرده است و در حیطه ادبیات تطبیقی، همواره بحث مقایسه اقبال با شاعران دیگر، از جمله مولوی، حافظ و دیگران بسیار مطرح بوده است. در این باره در جایی سخن گفته ام و اگر خدا خواهد در مقالتهی دیگر به جایگاه اقبال در حوزه ادبیات تطبیقی خواهم پرداخت.

اقبال رنگینی کلام و آوردن انواع صنایع لفظی و معنوی، از جمله تشبیهات و استعارات نادر و تلمیحات و ترکیبات غریب را از سبک عراقی به وام گرفته است. با مروری اجمالی در شعر شاعران سبک هندی (اصفهانی) و در نظر گرفتن ویژگی‌های کلی این سبک که عبارت است از ظرافت و نکته سنجی و دقت در مضمون یابی از یک سو و بهره جستن از تشبیهات و استعارات نادر و ترکیبات مغلط و تلمیحات و مهمتر از همه ایهام از سوی دیگر، در می‌یابیم که اقبال از این سبک نیز همانند دو سبک خراسانی و عراقی و تعداد اندکی از اشعارش را در این سبک سروده. با توجه به سروده‌های او در این شیوه، می‌توان گفت که تقلید او کورکورانه نبوده، بلکه در هر گامی، استعداد ذاتی و توان و تلاش خود را به کار می‌بسته تا شعرش را از آثار دیگران ممتاز کند و سبکی خاص خود داشته باشد. ذکر این نکته نیز ضروری است که اقبال به جهت جهان بینی خاص و بینش وسیعی که نسبت به مسایل روزگار خود داشت، همواره در صدد بود و کمال احتیاط را می‌کرد تا عناصری را - چه در حوزه سبک و صورت و چه در حوزه محتوا - از شاعران سبک هندی و دیگر شاعران صاحب سبک اخذ کند که با زمینه‌های فکری و روش‌های وی کاملاً تناسب داشته باشند. اقبال در این تلاش همواره موفق بود. همین نکته‌ها است که به شعر او از نظر سبک و محتوا

ویژگی خاص بخشیده است. اقبال همچون پیشوای خود، حافظ، به نکته چینی و به گزینی از آثار گذشتگان و هم عصران خود پرداخته است. وی، متفکر و اندیشمندی است که مسایل فکری، ادبی و زبانی مأخوذ از آثار گذشتگان را در کارخانه ذهنش با افکار فلسفی، ذوقی و احساسی خود چنان زیبا و هنرمندانه درآمیخته و کلامی خلق کرده که عظمتی هنرمندانه دارد و لطافت و حلاوتی دیگر که مشتاقان شعرش به جان خریدار آند. البته، ذکر مطالب بالا نباید این تصور را پیش آورد که شعر اقبال فقط و فقط بیان افکار و اندیشه های فلسفی است و از جذبه و احساس بی بهره، بلکه برعکس، به نظر اقبال اگر فکر و اندیشه با جذبه و احساس همراه نشود، شعر به وجود نخواهد آمد، چنانکه می گوید:

حق اگر سوزی ندارد حکمت است شعر می گردد چوسوز از دل گرفت^۳

شعر وقتی حاصل می شود که اندیشه با خون جگر آمیخته گردد.

شعر اقبال هر چند که رنگ و بوی شعر شاعران قدیمی را دارد، ولی این بدان معنا نیست که از مسایل روز و روح عصر خود تأثیر نپذیرفته باشد. به قول خواجه عبدالحمید عرفانی با تسامح می توان «دیوان غزلیات اقبال را دیوان حافظ قرن بیستم خواند.»^۴ یا تعبیر دیگری که درباره اقبال شده از قبیل «رومی عصر» «حافظ عصر» نیز مبین همین نکته اند.^۵ از این خطاب ها و مطالعه کتاب ها و مقالات فارسی ای که درباره اقبال نگارش یافته، برمی آید که سبک اقبال به سبک عراقی نزدیک تر است و مختصات دو سبک خراسانی و هندی در آن کمتر دیده می شود و به قول مرحوم دکتر محمد ریاض: «اقبال، شاعر عارف است و رمز و ایما و تمثیل های وی، سبک شعرای متصوف، مانند سنایی و عطار و رومی را دارد، چنانکه خود نیز می فرماید:

شرح راز از داستانها می کنم غنچه از زور نفس وا می کنم

... اقبال شاعر متفکری بود و به مسایل روز توجه بسیار داشت و شعر او از دین، فلسفه، سیاست و ... نیز خالی نبود. به این سبب، شعر اقبال از دیگران ممتاز و متفاوت است ... زبان وی در عین ادبی بودن و بهره وری از اصطلاحات، صنایع و بدایع، با مسایل جهان معاصر آمیخته است ...^۶ از این رو است که «سبک اقبال» مورد توجه و استقبال صدها شاعر اردو و فارسی و غیره، قرار گرفته است. خود شاعر فیلسوف صبغه منفرد و تفکر بی نظیر خود را در مواردی چند یادآور شده است، مثلاً:

نغمه من از جهان دیگر است این جرس را کاروان دیگر است

یا:

آنچه گفتم از جهانی دیگر است این کتاب از آسمانی دیگر است^۷

در اینجا سخن را درباره سبک و زبان اقبال به پایان برده^۸ و به اختصار درونمایه شعر وی را پی می گیریم.

از آنجا که اقبال ادیب و دانشمندی حقیقت جو و عارفی فرزانه، صاحب اندیشه ای بزرگ، حکیمی والا مقام، انسانی آزاده و وارسته است، شعرش در واقع، شعر به معنی خاص کلمه نیست. شعر او بیان عشق به دین و قرآن، محبت به پیامبر اسلام (ص) و امامان بزرگوار (سلام الله علیهم) و حضرت فاطمه زهرا(س) و بزرگان دین است. شعر او فلسفه و فکر است، تبیین اندیشه اتحاد اسلامی و آرزوی ترقی و سعادت ملت های مسلمان است. نقشه ساختن و پرداختن ملت و کشوری نو است. طرح انسانیت و بیان ایده آل های انسان است، انسانی خداجو و تعالی خواه، انسانی همچون برگزیدگان و نخبگان دین و اسوه های بشریت، شعر او طرح مسایل سیاسی و فرهنگی روز، انعکاس افکار روحانی و معنوی است، شعر او شعری است ستیزه جو در برابر فرهنگ غرب، شعر او عصاره و چکیده فرهنگ اسلامی - عرفانی گذشته و حال است.

شعری است پوینده و گویا از عصر و زمان شاعر متعهد امروز، شاعر همه مکان‌ها و اندیشه‌ها و انسانیت محور فکری شعر اوست.

اقبال گذشته از رهسپری راه استادان سلف سخن فارسی و بهره جستن از افکار و اندیشه‌آنان، مسایل دینی، فرهنگی، تاریخی و ادبی شرق و غرب را خوب خوانده و درباره آنها نیک اندیشیده و صاحب جهان بینی وسیع، عمیق و دور اندیشی شده است که به اختصار به آنها اشاره می‌شود:

سرلوحه این مطالعات قرائت قرآن و تدبّر در آن است. اقبال عشق وافر به قرآن و آمیختن اشعارش با مهر اهل بیت (علیهم السّلام) داشت، وی همواره در زندگانی و آثار خود آنها را اسوه قرار می‌داد. اقبال در قرآن مطالعات عمیقی داشته و در تمام مدت حیات از مطالعه آن دست برنداشت. او درباره محکّمات عالم قرآنی گوید:

علم بی عشق است از طاغوتیان علم با عشق است از لاهوتیان!
بی محبت علم و حکمت مرده‌ای عقل تیری بر هدف ناخورده‌ای^۹

اقبال در اشعار و مقالات و سخنرانی‌های خویش پیوسته از دادگستری، سیاستمداری، همسرداری، عبادت، شجاعت، عدالت، تقوا، قضاوت و غنای طبع علی (ع) سخن می‌گوید و خدمات و اعمال علی (ع) «این مرد تاریخ» را که دوست و دشمن بدان معترفند، تجلیل و تکریم می‌کند، از این رو است «که نخستین منظومه اقبال به فارسی، سپاس جناب امیر نام دارد که در مناقب حضرت علی (ع) سروده شده و در مجله مخزن، ژانویه ۱۹۰۲م، به چاپ رسیده و موجب اشتها اقبال بین مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان گردیده است:

ای محو ثنای تو زبان‌ها ای یوسف کاروان جان‌ها
ای ماحی نقش باطن من ای فاتح خیبر دل من

ای سرّخط و جوب و امکان تفسیر تو سوره های قرآن ...»^{۱۰}
 اقبال به امام حسین (ع) و عاشورا نیز توجه ویژه دارد و از آن الهام می گیرد و می گوید: «حسین به ما تعلیم داد که با در نظر گرفتن این هدف بزرگ و مداوم، مرگ سرخ را که فردای زندگی ابدی ما را رقم می زند، با بینش انقلابی و قاطعیت، بدون سکون انتخاب نماییم.

عاشورا به ما حسین وار زندگی کردن، حسین وار مردن و حسین وار جنگیدن، حسین وار ایمان داشتن و شهادت را پذیرفتن و بالاتر از آن شهادت را با آگاهی انتخاب کردن و در مسیر رضای حق قرار دادن، آموخته است. آنجاست که با حق می میری و زندگی جاودانه ای را آغاز می کنی ... او می گوید:

رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله ها اندوختیم ...»^{۱۱}
 همچنین «اقبال آگاهی خوبی از جامعه غرب داشت و با زیر و بم آن آشنا بود، لذا با درک کامل، فرهنگ غرب را فاقد یک ایدئولوژی جامع انسانی می دانست و پیوسته یادآور می شد که فرنگ در ماده پرستی غرق است و از روحانیت و معنویت دور مانده. از این روست که می گوید:

دانش افرنگیان غارت گری دیرها خیر شد از بی حیدری»^{۱۲}
 همانطور که اشاره شد، «اقبال تنها جهت ادای تعبیرات شاعرانه و سخن پردازی شعر نمی گفت، بلکه او شعر را وسیله بیان خویش قرار داده و معتقد است که شاعری ارث پیغمبری است، به شرط اینکه باعث بیداری و ارشاد مردم بگردد. غرض وی از شعر بیان یک رشته افکار و عقاید اصلاحی و تربیتی، انقلابی، اجتماعی، دینی و سیاسی است که بتواند خاوریان، به ویژه مسلمانان، را بیدار و آگاه و از زیر یوغ استعمار و بردگی سیاسی و اقتصادی آزاد کرده، مجتمع و مترقی و جهانگیر سازد ... افکار شاعر از محیط

سرچشمه می گیرد. اقبال نیز مولود عصر خویش بود و فکرش از زندگانی اجتماعی ملی الهام یافته بود... اقبال پیامبر حرکت و عمل بود... او گفته است که «زندگی» جهد است و استحقاق نیست و یا اینکه:

در عمل پوشیده مضمون حیات لذت تخلیق قانون حیات

اقبال عمل را مقصود حیات می داند- به عقیده وی حیات، مبتنی بر فعالیت مستمر است.^{۱۳}

نتیجه گیری:

بر اساس آنچه گفته شد اقبال از نظر سبک، در عین عنایت به سبک عراقی و شاعران برجسته آن، سبک خاص خود را دارد و از جهت درونمایه شعری، همانطور که اشارت رفت، در کنار مسایل دیگر، بیدارگری و آدمگری را مقصود شعر می داند:

«شعر را مقصود اگر آدمگری است شاعری هم وارث پیغمبری است

یا به قول مولانا غلام قادر گرامی:

در دیده معنی نگران حضرت اقبال پیغمبری کرد و پیمبر توان گفت^{۱۴}

یادداشتها:

- ۱- اقبال لاهوری، محمد، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال، با مقدمه احمد سرورش، مثنوی زیور عجم، تهران، سناد، ۱۳۴۳، ص ۱۵۴؛ نیز: رادفر ابوالقاسم، گزیده اشعار فارسی اقبال. امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۹، صص ۶۵-۶۴.
- ۲- همان: صص ۱۱-۱۰؛ گزیده اشعار فارسی اقبال، ص ۳۰.
- ۳- هنر و مردم، ویژه نامه اقبال لاهوری، ش ۲، آبان ۱۳۵۶، ص ۸۳.
- ۴- از مقدمه خواجه عبدالحمید عرفانی بر کتاب غزل فارسی علامه اقبال، پروفیسور محمد منور، ترجمه و تحشیه شهین دخت کامران مقدم صفیاری، اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۸۷، ص ۲۵.
- ۵- همان، ص ۲۶ و ۲۸.
- ۶- محمد ریاض. اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۹۷، ص ۱۳۸-۱۳۹ با مختصر تغییر.
- ۷- همان، ص ۱۴۰-۱۴۱.
- ۸- جهت تفصیل و دیدن مثال های بیشتر رک: محمد ریاض. اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی، ص ۲۰-۱۴۴.
- ۹- شهین مقدم صفیاری، نقشی از اقبال، لاهور، ۱۹۹۰، ص ۳۴.
- ۱۰- همان، ص ۲۵-۲۶.
- ۱۱- همان، ص ۵۴ و ۵۶ با مختصر تغییر.
- ۱۲- همان، ص ۲۶.
- ۱۳- هنر و مردم (ویژه نامه ایران و پاکستان) ش ۲، آبان ۱۳۵۶، ص ۶۲-۶۳.

۱۴- سید مظفر حسین برنی. نقش اقبال در ادب پارسی- هندی، ترجمه مهدی افشار، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴، ص ۶۷.